

## بررسی آیات غلبه حق بر باطل از منظر علامه طباطبایی

جواد سلیمانی\*

### چکیده

یکی از سنت‌های عام الهی که در سراسر تاریخ و در همه جوامع جریان دارد، سنت نزاع حق و باطل است. بر اساس آیات قرآن کریم مانند: ۱۸ انبیاء، ۸۱ اسراء، ۱۷ رعد، ۴۸ و ۴۹ سبأ، حق و باطل به طور مستمر با هم درگیر می‌شوند و این درگیری به غلبه حق بر باطل منتهی می‌شود. در باره چیستی ساحت‌های غلبه حق بر باطل و سلطه سیاسی، نظامی و اقتصادی حداکثری اهل باطل در جوامع مختلف، نظرهایی از سوی مفسران در مطرح شده است؛ آنان در تفسیر آیات مذکور، به نحله‌های گوناگونی تقسیم شده‌اند؛ برخی از آنان سعی کرده‌اند با مقید کردن معنای حق و باطل در آیات مربوطه، دایره غلبه حق بر باطل را در ساحت خاصی مانند: حجت، باور یا رفتار حق و باطل محدود نمایند، اما علامه طباطبایی این غلبه را در همه عرصه‌های ظاهری و باطنی حیات اجتماعی بشر می‌داند. در این مقاله مفهوم و دامنه غلبه حق بر باطل و سرانجام تفسیرهای غلبه حق از منظر تفسیر المیزان بررسی شده است.

### واژگان کلیدی

آیه ۱۸ انبیاء، آیه ۸۱ اسراء، آیه ۱۷ رعد، غلبه حق بر باطل، تفسیر المیزان.

## طرح مسئله

تحولات تاریخ در سطوح مختلفی قابل تحلیل است؛ محققان تاریخ گاهی عوامل پیدایش یک حادثه ویژه تاریخ را در حوادث یا پدیده‌های قبل از آن جستجو می‌کنند، در این سطح از تحلیل تاریخ، علت یا علل رخدادهای سیاسی، اجتماعی، یا اقتصادی اغلب به امور مادی و طبیعی نسبت داده می‌شوند، اما سطح عمیق‌تری از تحلیل تاریخ وجود دارد که محقق در آن به جای تمرکز بر روی عوامل خاص مادی پیدایش یک رخداد، سعی می‌کند با توجه به سنن حاکم بر حرکت تاریخ رخدادهای آن را تحلیل نماید و با استفاده از قواعد حاکم بر تحولات تاریخ رخدادهای آن را تبیین کند، از این رو برخی از فیلسوفان تاریخ براساس قاعده تکامل ابزار تولید و نزاع طبقات اقتصادی (ر.ک: مارکس، بی‌تا) و برخی دیگر براساس قانون مبارزه جناح‌های مترجع و پیشرو (ر.ک: کنیک، ۱۳۵۳: ۳۲۹) و بعضی طبق قاعده هجوم و دفاع فرهنگ‌ها و تمدن‌ها (توین بی، ۲۵۳۶ شاهنشاهی: ۴۳) به تحلیل و تبیین علی حرکت تاریخ روی آورده‌اند و تحولات بزرگ تاریخ بشر را مرهون قواعد زیربنایی و کلی دانسته و براساس قوانین خاصی به تفسیر تحولات تاریخ پرداخته‌اند. (ر.ک: سلیمانی، ۱۳۹۲: ۱۹۴ - ۱۷۵)

از آنجا که بسیاری از قواعدی که فیلسوفان و محققان تاریخ براساس آنها تاریخ را تفسیر نموده‌اند به مرور زمان ابطال گردید و گذر ایام نادرستی آنها را هویدا نمود، شایسته است با تأمل و تدبر در آیات وحی قواعد حاکم بر حرکت تاریخ کشف و براساس آن قواعد، حرکت تاریخ تفسیر شود. یکی از قواعد کلی‌ای که قرآن مجید در آیات متعددی از آن سخن به میان آورده و سر بیان آن را در تاریخ به بشر گوشزد نموده، سنت غلبه حق بر باطل است.

قرآن مجید در آیات متعددی از حق و باطل سخن به میان آورده که برخی از آنها ناظر به جریان نزاع مستمر اهل حق و اهل باطل و پیروزی اهل حق بر اهل باطل در بستر تاریخ هستند، به طوری که تحولات کلان تاریخ را می‌توان طبق قاعده مذکور تفسیر کرد.

براساس سنت نزاع حق و باطل، همواره اهل حق و باطل با یکدیگر درگیر می‌شوند و این درگیری به غلبه اهل حق بر باطل منتهی می‌گردد، اما چند پرسش مهم در اینجا مطرح می‌شود که بدون پاسخ به آنها تفسیر تاریخ براساس این سنت در حاله‌ای از ابهام قرار خواهد گرفت.

ساحت‌های غلبه حق بر باطل کدامند؟ آیا غلبه حق بر باطل شامل نزاع میان اهل حق و اهل باطل در عرصه سیاسی و نظامی نیز می‌شود؟

با توجه وجود همیشگی اهل باطل در عالم داشتن سلطه سیاسی، نظامی، اقتصادی حداکثری آنان در برخی جوامع، چگونه می‌توان ظواهر آیتی را که از برتری و پیروزی دائمی حق بر باطل در جامعه و تاریخ خبر می‌دهند توجیه و تفسیر کرد؟

دانشمندان اسلامی در پاسخ به پرسش‌های فوق دیدگاه‌های متفاوتی دارند؛ این مقاله بر آن است تا دیدگاه علامه طباطبایی در تفسیر المیزان را در باره پرسش‌های مذکور تبیین نماید.

## مفهوم‌شناسی حق و باطل

### الف) معنای لغوی

حق، در لغت به معانی مختلفی به کار رفته است مانند: نقیض باطل، دستورات قرآن و پیامبر ﷺ، امر ثابت، واجب، آنچه که انسان نسبت به صدق آن یقین دارد، الله، قرآن، رؤیای صادقه، حظ و نصیب، درستی، حزم، ملک و مال، عدل و داد، حکم مطابق با واقع، سزاوار، سخن راست، موجود ثابت. (ر.ک: ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۰ / ۵۱ - ۴۹؛ معلوف، ۱۳۶۶: ۱۴۴؛ مصطفی ابراهیم، ۱۳۸۲: ۱۸۸ - ۱۸۷) از آنجا که در اکثر موارد، باطل در مقابل حق قرار می‌گیرد، باطل نیز به تبع «حق» در معانی مختلفی مقابل معانی مذکور می‌تواند استعمال شود.

برخی از واژه‌شناسان معتقدند واژه «حق» به‌عنوان یک مشترک معنوی در معانی مذکور استعمال شده است، از منظر آنان اصل واحد و معنای ریشه‌ای حق یک امر است و همه معانی به‌کار رفته مصادیق آن به‌شمار می‌آیند و آن ریشه واحد مفهوم «محکم بودن و صحیح بودن» است، ابن فارس اصل واحد در معنای حق را «احکام الشئ و صحته» شمرده و حق را نقیض باطل معنا کرده است. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲ / ۱۵) برخی نیز این ریشه را به «ثبوت همراه با مطابقت با واقع» تأویل برده‌اند (ر.ک: مصطفوی، ۱۴۱۷: ۲ / ۲۶۲) و برخی از مفسران معاصر این نظر را پذیرفته‌اند. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۷۴؛ مصباح، ۱۳۸۰: ۲۰)

با دقت در معانی متعدد «حق» می‌توان گفت بسیاری از آنها قابل بازگشت به معنای «ثبوت و امر محکم» است، به‌عنوان نمونه می‌توان گفت: وجود خدای متعال از آنجا که هیچ تغییری در آن راه ندارد مصداق بارز ثبات است؛ قرآن مجید و دعوت پیامبران نیز از آنجا که از سوی خدای سبحان به‌عنوان منبع حکمت و علم و معرفت صادق هستند، مصداق امر دارای ثبوت و محکم شمرده می‌شوند؛ رؤیای صادقه نیز برخلاف رویای کاذب بعدا در عالم خارج محقق می‌شود، لذا از نوعی ثبوت برخوردار بوده از تزلزل دور است؛ عدل و داد، از آن حیث که عملی مطابق فطرت پاک بشر و دستور خدای متعال است، نسبت ظلم و ستم از ثبات برخوردار است؛ حکم مطابق با واقع، نیز نسبت به حکم خلاف واقع از ثبات و استحکام برخوردار است.

همچنین موجود ثابت نسبت به موجود متغیر و متزلزل از ثبات خاصی بهره می‌برد، چنان‌که ملاحظه می‌شود بسیاری از معانی حق قابل بازگشت به مفهوم واحد «ثبات و محکم بودن» است.

همان‌گونه که کاربردهای مختلف واژه حق به اصل و ریشه واحد «ثبوت» باز می‌گردد، بسیاری از معانی اصطلاحی و کاربردهای گوناگون لفظ «باطل» نیز به ریشه واحد «عدم ثبوت» باز می‌گردد، چنان‌که برخی از

واژه‌شناسان بدان تصریح کرده و در معنای باطل گفته‌اند: باطل، نقیض حق و به معنای چیزی است که با تحقیق و بررسی، «بی‌ثباتی» آن روشن شده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۱۲۹)

بنابراین به‌طور اجمال می‌توان گفت؛ کلمه «حق» معنای لغوی واحدی دارد و آن «ثبوت» است و کلمه «باطل» نیز به معنای «عدم ثبوت» است.

### ب) کاربردهای قرآنی

از آنجا که نوع ثبوت در موارد مختلف متفاوت است معانی اصطلاحی و کاربردهای متعددی از واژه «حق» پدید آمده است و از آنجا که کلمه «حق»، در موارد فراوانی در مقابل کلمه «باطل» به کار رفته است برای کلمه باطل نیز مفاهیم اصطلاحی متعددی وجود دارد، از این‌رو به اختصار برخی از مفاهیم و کاربردهای قرآنی حق بررسی می‌شود.

ماده «حق» در قرآن در ۲۸۷ مورد و ماده «بطل» در ۳۶ مورد، در معانی گوناگونی استعمال شده است برای روشن شدن معنای موردنظر در این تحقیق، برخی از کاربردهای قرآنی «حق» بیان می‌شود و با توجه به مفهوم حق مفهوم مقابل آن؛ یعنی باطل نیز مشخص می‌شود؛ زیرا در فرهنگ قرآن در موارد زیادی حق در مقابل باطل مطرح شده است،<sup>۱</sup> مانند:

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ. (حج / ۶۲)

این بدان سبب است که خدا خود حق است و آن چه به جای او می‌خوانند باطل است.

توجه به این مطلب ضروری است که وقتی حق در مقابل باطل قرار داده می‌شود بدین معناست که حق و باطل در مصداق واحد جمع نمی‌شوند؛ یعنی یک چیز نمی‌تواند هم حق باشد و هم باطل.

### ۱. دین اسلام یا قرآن

در برخی آیات دین یا قرآن به‌عنوان مصداق حق مطرح شده است:

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ. (یونس / ۱۰۸)

بگو: ای مردم! حق از سوی پروردگارتان نزد شما آمده است.

وَالَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ الْحَقُّ. (رعد / ۱)

و آنچه از پروردگارت به‌سوی تو فرود فرستاده شده، حق است.

---

۱. تذکر این نکته مفید است که در برخی موارد در قرآن حق در مقابل ضلال به کار رفته است، مانند: «فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ؛ پس از حق جز گمراهی چه خواهد بود؟» (یونس / ۳۲) در برخی موارد حق همراه با تکلیف است، مانند: «وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ؛ و در دارایی‌هایشان حقی برای (مستمند) خواننده و بی‌بهره است.» (ذاریات / ۱۹)

یعنی آنچه از طرف خدا بر پیامبر نازل شده، حق است و دلایل اثبات‌کننده دارد و حجت را بر مردم تمام می‌کند.<sup>۱</sup> بنابراین گاهی مصداق و مقصود از حق در قرآن، دین حق (مکتب اسلام) است و این دین وحدت دارد؛ یعنی دو یا چند دین حق وجود ندارد.

## ۲. عمل حکیمانه

در آیات مختلفی حق در مورد افعال الهی به کار رفته است؛ حق بودن فعل الهی در این موارد به این معناست که فعل خدا عبث و بیهوده نیست و آفرینش براساس هدف شایسته‌ای پدید آمده است و ماورای این جهان گذرا و محدود، یک زندگی ابدی و جاودانی وجود دارد که در آن هرکسی به سزای عمل خود خواهد رسید. خدای متعال می‌فرماید وقتی انسان‌های دارای مغز و عقل سلیم درباره هستی می‌اندیشند در آن نشانه‌هایی می‌بینند:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ. (آل عمران / ۱۹۰)  
همانا در آفرینش آسمان‌ها و زمین و آمدوشد شب و روز خردمندان را نشانه‌هاست.

این نشانه‌ها آنها را به این نتیجه رهنمون می‌سازند که آسمان و زمین بیهوده خلق نشده‌اند فردای این عالم را آخرتی است که اعمال انسان در آن محاسبه می‌شود، از این رو دست به دعا برداشته از خدا می‌خواهند آنها را از عذاب اخروی مصون بدارد:

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. (آل عمران / ۱۹۱)

همان کسان که ایستاده و نشسته و بر پهلوها خفته خدای را یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [و گویند]: پروردگارا، این را به گزاف و بیهوده نیافریدی، تو پاکی - از اینکه کاری به گزاف و بیهوده کنی - پس ما را از عذاب آتش دوزخ نگاه دار.

شاهد بر اینکه باطل در این آیه به معنای بیهوده آمده، این است که قرآن می‌فرماید: «ولوالالباب» زیرا آنها بعد از اینکه گفتند: «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا» فوراً می‌گویند: «سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» ربط میان این دو جمله در صورتی منطقی می‌شود که گفته شود آنها معتقدند اگر عالم حق باشد باید در ماورای این جهان

---

۱. سپس در مورد وحدت دین حق چنین می‌فرماید: «أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُسْمَعَ مِنْ لَّا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؟ آیا آنکه به حق رهنمون می‌گردد سزاوارتر است که پیروی شود یا آنکه راه نمی‌یابد مگر آنکه هدایت شود؟ پس چه بر سران آمده است؟ چگونه داوری می‌کنید؟» (یونس / ۳۵) یعنی «حق، یکی بیشتر نیست و آن اسلام است که از جانب خدا نازل شده و وقتی ثابت شد اسلام حق است، دیگر نمی‌شود گفت بت‌پرستی هم یک حق دیگر است. وقتی ثابت شد توحید حق است دیگر نمی‌شود گفت تثلیث هم یک حق دیگری است». (ر.ک: مصباح یزدی، ۱۳۸۰: ۳۲ - ۳۱)

پاداش و کیفی در کار باشد تا انسان‌ها نتیجه اعمال خود را ببینند؛ اینجاست که می‌گویند پس ما هم اگر لغزش‌هایی مرتکب شده باشیم مستحق عذاب خواهیم بود؛ از این‌رو دست به دعا برداشته از خدا طلب مغفرت و رهایی از عذاب را می‌کنند.

بنابراین یکی از کاربردهای قرآنی حق و باطل در قرآن عمل هدفمند و عمل بیهوده است حال از آنجا که مقصود از عمل هدفمند عمل حکیمانه و مراد از عمل بیهوده عمل غیر حکیمانه است، می‌توان گفت یکی از کاربردهای حق و باطل در قرآن عمل حکیمانه و غیر حکیمانه است.

### ۳. امر ثابت در متن واقع

یکی دیگر از معانی حق در قرآن امر ثابت در متن واقع است؛ یعنی اِثْشاءها و وعده‌های الهی در مورد بهشت و جهنم، پاداش و عذاب حتماً اتفاق خواهد افتاد: «إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ. (روم / ۶۰) همانا وعده خدا راست است.» یعنی شک نداشته باشید که خدای متعال به وعده خود عمل می‌کند، وعده الهی دروغ نبوده و نیست. چراکه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ. (رعد / ۳۱) بی‌گمان خداوند در وعده (خویش) خلاف نمی‌ورزد.» چنان‌که در آیه دیگر می‌فرماید؛ او خدایی است که راست‌گوتر از آن یافت نمی‌شود:

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا. (نساء / ۸۷)

خدای یکتا، خدایی جز او نیست هر آینه شما را در روز رستاخیز که هیچ شکی در آن نیست فراهم خواهد آورد، و چه کسی راست‌گوتر از خداست؟

در آیه شریفه دیگر نیز حق به معنای امر ثابت در عالم واقع گرفته شده است:

وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُّ أَمْ وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ. (یونس / ۵۳)

و از تو خبر [عذاب] پرسند که آیا آن راست است؟ بگو: آری، به پروردگرم سوگند که آن راست است، و شما ناتوان‌کننده [خدا از عذاب کردن] نیستید.

یعنی می‌پرسند آیا عذاب یا معاد در متن واقع وجود دارد، خدا می‌فرماید بلی آن وعده در متن واقع اتفاق خواهد افتاد.

### ۴. امر دارای ثبوت ذاتی

یکی از کاربردهای قرآنی حق در قرآن امر دارای ثبوت ذاتی است؛ علامه طباطبایی ذیل آیه شریفه «ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ؛ اینها همه دلیل بر آن است که خدا حق است، و آنچه غیر از او می‌خوانند باطل است» (لقمان / ۳۰) می‌نویسد:

۱. این عبارت در آیات متعددی از قرآن کریم تکرار شده است: کهف / ۲۱؛ لقمان / ۳۳؛ فاطر / ۵؛ غافر / ۵۵؛ جاثیه / ۳۳.

حق در این آیه به معنای امر ثابت به ثبوت ذاتی است. چه اینکه ضمیر فصل «هو» در این آیه به اضافه «الف ولام» که بر سر خبر «الحق» درآمده افاده حصر می‌کند؛ یعنی حق تنها خداست و سایر اشیاء باطل هستند و این بدین جهت است که خدا تنها موجودی است که مبدأ وجود خویش است و همه موجودات و افعال و نظام‌های عالم از او سرچشمه می‌گیرند؛ یعنی وجودشان وابسته به وجود خدا است، از این رو تنها امر ثابتی که دارای ثبوت ذاتی است خدای متعال است. (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۰۳: ۱۶ / ۲۳۷ - ۲۳۶)

با در نظر گرفتن شواهد فوق و باتوجه به اینکه در فرهنگ قرآن باطل در مقابل حق قرار گرفته در یک جمع‌بندی می‌توان گفت؛ دو واژه حق و باطل در قرآن مجید در مواردی چون «آیین حق یگانه و آیین‌های ضاله»، «عمل حکیمانه و بیهوده»، «امر ثابت در متن واقع و امر بی‌ثبات در عالم واقع» و «امر واجد ثبوت ذاتی و غیر واجد ثبوت ذاتی» استعمال شده‌اند، ولی با دقت در کاربردهای مذکور معلوم می‌شود، برخی از این معانی مرتبط با معنای دیگر به‌شمار می‌آیند، به‌عنوان نمونه «آیین اسلام و آیین‌های ضاله» از حیث منطبق بودنشان بر امور ثابت و غیر ثابت در عالم واقع مصادیق مفهوم «امر ثابت و غیر ثابت در متن واقع» هستند و «عمل حکیمانه و بیهوده» نیز از حیث مبتنی بودنشان بر امور ثابت و غیر ثابت در متن واقع، مصادیق «امر ثابت یا غیر ثابت در عالم واقع» می‌باشند؛ «امر واجد ثبوت ذاتی و غیر واجد ثبوت ذاتی» نیز نوع خاصی از معنای سوم؛ یعنی «امر ثابت یا غیر ثابت در عالم واقع» به‌شمار می‌آیند، بنابراین کاربردهای قرآنی حق و باطل فوق را می‌توان به مفهوم واحدی به نام «امر دارای ثبوت در عالم واقع و امر غیر بی‌ثبات در عالم واقع» باز گرداند.

حال از آنجا که انسان‌ها حامل عقاید و فاعل اعمال حق و باطل هستند با اعتقاد به عقاید حق یا باطل و در اثر ارتکاب اعمال حق یا باطل به دو دسته اهل حق و اهل باطل تقسیم می‌شوند؛ اهل حق کسانی هستند که در اعتقادات، احکام، ارزش‌های اخلاقی، و رفتار فردی و اجتماعی، تابع مرام مطابق با واقع یا دارای ثبوت در عالم واقع هستند؛ زیرا توحید، نبوت، معاد اموری واقعی بوده احکام و ارزش‌های دینی در امور ثابت در متن واقع ریشه داشته، در نتیجه عمل به مقتضای آنها اعمالی مبتنی بر واقعیت‌ها و امور دارای ثبات می‌باشند، در مقابل اهل باطل کسانی هستند که در عقیده و احکام و اخلاق و اعمال از مرام غیر مبتنی بر واقع یا غیر مبتنی بر امور ثابت پیروی می‌کنند، از این رو در اثر اعتقادهای باطل و پیروی از احکام و ارزش‌های وهمی، دروغین، بی‌ثبات و غیر منطبق با واقع به شقاوت مبتلا می‌شوند.

اهل حق و اهل باطل دو جبهه متمایز و متعارض در طول تاریخ هستند که قرآن مجید در آیات متعددی به نزاع میان آنها اشاره کرده است، به‌گونه‌ای که در پرتو این آیات می‌توان تفسیر خاصی از حرکت جامعه و تاریخ ارائه نمود.

حال که مفهوم حق و باطل و مقصود از اهل حق و اهل باطل در تاریخ مشخص شد، جای این پرسش است که چه مناسباتی بین حق و باطل و اهل آنها در تاریخ وجود دارد؟ آیا حق بر باطل پیروز می‌شود یا باطل بر حق یا هیچ یک بر دیگری غلبه نمی‌یابند و یا گاهی اهل حق و گاهی اهل باطل غلبه می‌یابند؟

### اصل غلبه حق بر باطل

در آیات متعددی از قرآن مجید سنت غلبه حق بر باطل به‌طور صریح مطرح شده است به‌عنوان نمونه به چند مورد بارز ذیل اشاره و مفاد آنها به اختصار توضیح داده می‌شود.

یکی از صریح‌ترین آیات در مورد غلبه حق بر باطل آیه ۱۸ سوره انبیاء است:

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ، فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ ... (انبیاء / ۱۸)<sup>۱</sup>

بلکه حق را بر باطل می‌افکنیم پس آن را فروشکنند و باطل بی‌درنگ نابود شود.

از عبارت «فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» معلوم می‌شود، پیروزی حق بر باطل به‌صورت ناگهانی است؛ زیرا «إِذَا» در عبارت فوق «فَجَائِيَةً» است. بدین ترتیب غلبه حق بر باطل زمانی اتفاق می‌افتد که اهل حق در ظاهر ضعیف بوده و اهل باطل به ظاهر در موضع قدرت هستند ولی ناگاه امداد الهی فرا می‌رسد و حق بر باطل غلبه می‌کند، بنابراین معنای آیه این می‌شود که ما عالم را به‌صورت لهو خلق نکرده‌ایم بلکه پیوسته حق را به‌سوی باطل پرتاب می‌کنیم و ناگهان باطل را نابود می‌سازیم.

آیه شریفه دیگری که بر طبیعت زائل شونده باطل دلالت دارد آیه ۸۱ سوره اسراء است:

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.

و بگو: حق بیامد و باطل نابود شد، که باطل نابودشدنی است.

«زهوق» به‌معنای هلاکت و بطلان است، وقتی گفته می‌شود: (زهقت نفسه) معنایش این است که جاننش بیرون آمد، گویی جاننش را از دست داد و به هلاکت رسید، بنابراین، طبق مفاد آیه فوق هیچ وقت باطل دوام نمی‌یابد. (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۰۳: ۱۳ / ۱۷۷)

۱. «قذف» در لغت به‌معنای پرتاب کردن از راه دور است که به پرتاب کردن تیر نیز اطلاق می‌شود، از آنجا که «نقذف» به‌صورت مضارع آمده حاکی از این است که نزاع و غلبه حق و باطل امری مستمر است. «یدمغه» نیز از مصدر «دمغ» گرفته شده است. عرب «دمغ» را «شج الرأس حتی یبلغ الدماغ؛ شکستن سر به‌طوری که به مغز برسد.» معنا می‌کند. زمانی که تیر یا سنگی به جمجمه اصابت کرده به مغز می‌رسد، از عبارت «دمغه یا یدمغه» استفاده می‌کند.

«زهوق» به‌معنای «هلاکت و نابودی» است و «زهق الشيء» به معنای «نابود شدن» آن است. (طباطبایی، ۱۴۰۳: ۱۶ / ۲۶۲) از «نقذف ... فیدمغه» چنین به‌دست می‌آید که همیشه حق بر باطل علو دارد و برتر از باطل است، چه اینکه اگر برتری و علو نداشته باشد، نمی‌تواند باطل را نابود کند.



همچنان که آیه شریفه «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ نِ اجْتُنَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ؛ و مثل کلمه‌ای پلید چون درختی پلید است که از روی زمین ریشه کن شده باشد، آن را هیچ پایداری نیست» (ابراهیم / ۲۶) زوال‌پذیری و بی‌ریشه بودن باطل را در قالب مثلی بیان می‌فرماید؛ زیرا درآیه مذکور «اجتثاث» به معنای از بیخ برکندن است، وقتی گفته می‌شود «جثته» معنایش این است که آن را از بیخ برکندم، و کلمه «جُث» به معنای بلندی‌های زمین مانند تل است، جُثه هر چیز، جسد آن است که خود یکی از برآمدگی‌های زمین است. (ر.ک: راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ماده «جثث») بنابراین مقصود از کلمه خبیثه، شرک به خدا است که به درخت خبیثی تشبیه شده، که از جای کنده شده باشد، در نتیجه اصل ثابت و قرار و آرام و خلاصه جای معینی نداشته و چون خبیث است، جز شر و ضرر اثر دیگری ببار نمی‌آورد، زائل شدنی و امری است که از بیخ برکنده شده است. (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۰۳: ۱۲ / ۵۳ - ۵۲)

آیه دیگری که فرایند غلبه حق بر باطل در بستر تاریخ را در قالب یک مثال ولی به‌طور صریح بیان می‌کند، آیه ۱۷ سوره رعد است.

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذٰهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثَالَ. (رعد / ۱۷)

از آسمان آبی فروآورد پس رودهایی به اندازه خود روان شد آنگاه سیلاب کفی انبوه بر روی خود بر آورد و از آنچه برای جستن زیوری یا کالایی در آتش می‌گدازند - فلزات - نیز کفی مانند آن [برآورد]. این چنین خدا حق و باطل را [مثل] می‌زند - حق را پایدار می‌کند و باطل را از میان می‌برد - اما کف به کناری رود و نیست شود، اما آنچه مردم را سود می‌رساند - آب و فلزات - در زمین بماند، این‌گونه، خدا مثل‌ها می‌زند.

آیات سوره سبأ نیز مبین نابودی باطل و عدم بازگشت آن بعد از ظهور حق است:

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْدِفُ بِالْحَقِّ عَٰلَمَ الْغُيُوبِ \* قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبَدِّلُ الْبَاطِلَ وَمَا يُعِيدُ. (سبأ / ۴۹ - ۴۸)  
 بگو: «پروردگار من حق را (بر دل پیامبران خود) می‌افکند، که او دانای غیب‌ها (و اسرار نهان) است». بگو: «حق آمد! و باطل (کاری از آن ساخته نیست و) نمی‌تواند آغازگر چیزی باشد و نه تجدیدکننده آن!»<sup>۱</sup>

۱. غیر از آیات فوق آیات دیگری مانند: «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا...؛ ما پیامبران خویش یاری می‌کنیم» (غافر / ۵۱)؛ «وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ، إِنَّ اللَّهَ لَعَفْوِيٌّ عَزِيزٌ؛ و خدا کسانی را که یاری او کنند (و از آیینش دفاع نمایند) یاری می‌کند؛ خدا قوی و شکست‌ناپذیر است.» (حج / ۴۰)؛ «كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ؛ خدا مقرر فرموده است که من و

### گستره غلبه حق بر باطل

یکی از پرسش‌های مهمی که در بحث غلبه حق بر باطل مطرح می‌شود این است که ساحت‌های غلبه حق بر باطل تا چه حدی است؟ آیا در تمام عرصه‌های متصور، حق بر باطل تفوق و غلبه دارد یا تنها در حوزه‌های خاصی حق بر باطل پیروز می‌شود؟ به‌عنوان مثال آیا حق بر باطل تنها در مقام عقل و استدلال و منطق؛ یعنی ساحت ذهن غلبه می‌یابد، یا در ساحت دل و وجدان نیز حق بر باطل پیروز می‌گردد؟ آیا علاوه به درگیری‌های حق و باطل در ساحت روح انسان در منازعات خارجی نیز اهل حق بر اهل باطل پیروز می‌شوند؟

پیداست برای پاسخ به پرسش‌های فوق ابتدا باید آیات ناظر به غلبه حق بر باطل را مورد بررسی قرار داد و با دقت در محتوای آیات مذکور دامنه شمول غلبه حق بر باطل را بررسی نمود؛ در یک جمع‌بندی می‌توان گفت آیاتی که دال بر غلبه حق بر باطل است از حیث دامنه شمول غلبه حق بر باطل به سه دسته تقسیم می‌شوند: بعضی از آیات بر غلبه خصوص حجت حق بر باطل در ساحت عقل و وجدان دلالت می‌کند؛ چنان‌که قرآن در سوره اعراف می‌فرماید:

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ مُوسَىٰ أَلْتِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ \* فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ \* فَعَلَبُوا هُنَالِكَ فَأَنْقَلَبُوا صَاحِرِينَ. (اعراف / ۱۱۹ - ۱۱۷)

به موسی وحی کردیم که عصای خویش بیفکن و همان دم چیزهایی را که ساخته بودند بلعید و حق آشکار شد و آنچه کرده بودند بیهوده گشت در آنجا مغلوب شدند و خفت زده بازگشتند.

براساس مفاد آیات فوق بعد از اینکه حضرت موسی عصایش را انداخت، صحت ادعای نبوتش ثابت شد و معجزه بودن عملش به اثبات رسید و باطل بودن سحر ساحران روشن گردید و به دنبال آن غلبه بر اهل باطل در وجدان‌ها حاصل گردید و ذلت و خواری نصیب‌شان شد. فرعون و اصحابش در آن مجمع عظیم رسوا شدند و با ذلت و خواری بازگشتند. (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۰۳: ۸ / ۲۱۶)

به تعبیر برخی از مفسران:

فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ...؛ حق ظاهر شد و مراد از آن ادعای حضرت موسی ﷺ و درستی نبوتش و صدق معجزه‌اش است که همه چشم‌بندی‌ها و سحر را که

فرستادگانم پیروز خواهیم شد؛ بی‌گمان خدا توانایی پیروزمند است. «(مجادله / ۲۱)؛ «وَصُرِّبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّبَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ...؛ خواری و بیچارگی بر آنها مقرر شد» (بقره / ۶۱)؛ «ثُمَّ نَبَّحْنَا رُسُلَنَا وَاللَّذِينَ آمَنُوا...؛ سپس پیامبرانمان و مؤمنان را رهایی می‌بخشیم» (یونس / ۱۰۳) نیز اصل پیروزی حق بر باطل را تأیید می‌کنند.

انجام داده بودند باطل کرد. فَعْلُبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ...؛ فرعون و قومش مغلوب شدند و خوار و فرومایه گردیدند. (سبزواری، ۱۴۱۹: ۱ / ۱۶۹)

پیداست مقصود از غلبه حق بر باطل، در اینجا غلبه اهل حق بر اهل باطل در ساحت دل و وجدان و عقل سلیم انسان‌ها است نه در عالم نزاع فیزیکی خارجی؛ زیرا در خارج فرعونیان حکومت سیاسی نظامی را در دست داشتند؛ به دیگر سخن مقصود پیروزی بیرونی و دنیوی، به معنای به دست گرفتن قدرت ظاهری این دنیا یا کشتن و مجروح کردن دشمنان نیست بلکه مقصود پیروزی در دادگاه وجدان و عقل سلیم و فطرت بشر است.

آیه دیگری که بر غلبه حق بر باطل در ساحت عقل و وجدان دلالت می‌کند آیه شریفه زیر است:

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْدِفُ بِالْحَقِّ عَلامَ الْغُيُوبِ \* قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبَدِّلُ الْبَاطِلَ وَمَا يُعِيدُ. (سبأ / ۴۹ - ۴۸)

بگو: همانا پروردگار من حق - قرآن یا سخن راست و درست - را [به وحی بر قلب من] می‌افکند، پروردگاری که دانای نهان‌هاست. بگو: حق - قرآن یا اسلام - آمد و باطل - شیطان یا بت - نه [چیزی نو] آغاز کند و نه [چیزی را] باز گرداند - یا باطل را آغاز و انجامی نیست - .

طبق نظر علامه طباطبایی براساس سیاق آیات قبل؛ یعنی آیه «وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ؛ (سبأ / ۴۴) و ما به آنان - مشرکان عرب - [پیش از این] هیچ کتابی که آن را بخوانند نداده‌ایم و پیش از تو هیچ بیم‌کننده‌ای به سوی آنها نفرستاده‌ایم» مقصود از (حق) در آیات فوق قرآن مجید و اسلام است که با آمدنش تمام حجت‌های باطل را نابود می‌سازد؛ یعنی بر دلایل و مکاتب باطل فائق می‌آید و قول فصل به‌شمار می‌آید؛ یعنی با آمدن حق قدرت اثربخشی باطل زایل می‌شود، در نتیجه نه باطلی می‌تواند به‌صورت تأسیسی پدیدار شود و نه آن باطلی که از بین رفته می‌تواند مجدداً خودنمایی کرده، تأثیرگذاری داشته باشد.<sup>۱</sup>

۲. از برخی آیات استفاده می‌شود که دامنه پیروزی اهل حق بر اهل باطل از مرز غلبه در ساحت عقل وجدان فراتر رفته شامل غلبه در عرصه نظامی نیز می‌شود، چنان‌که قرآن جنگ بدر را مصداق غلبه حق بر باطل یا مصداق سنت اظهار حق و نابودی باطل می‌شمارد و این نشان می‌دهد که غلبه حق بر باطل منحصر

۱. علامه در این مورد چنین می‌نویسد: «قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبَدِّلُ الْبَاطِلَ وَمَا يُعِيدُ» مراد از آمدن حق - به‌طوری که از آیه قبلی استفاده شد - نزول قرآن است، که با حجت‌های قاطع، و براهین ساطع خود، هر باطلی را ریشه‌کن می‌کند. «وَمَا يُبَدِّلُ الْبَاطِلَ وَمَا يُعِيدُ» یعنی بعد از آمدن حق، باطل امر جدیدی را اظهار نمی‌کند و امر باطلی که قبلاً اظهار کرده و باطل شده، بار دیگر اظهار و اعاده نمی‌کند، این تعبیر کنایه است از اینکه حق که همان قرآن باشد باطل را آن چنان ساقط کرده، که از اصل به کلی از اثر افتاده است». (طباطبایی، ۱۴۰۳: ۱۶ / ۳۸۹)

در غلبه منطق حق بر منطق باطل نیست، بلکه گاه مقصود غلبه نظامی اهل حق بر اهل باطل است:

وَأَذِيعِدْكُمْ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنهَا لَكُمْ وَتَوَدُونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ. (انفال / ۷)

و [یاد کنید] آنگاه که خدا یکی از آن دو گروه - کاروان بازرگانی و سپاه کافران - را به شما وعده می‌داد که از آن شما خواهد بود و شما دوست می‌داشتید که گروه بی‌خار و بی‌سلاح - کاروان بازرگانی - شما را باشد و حال آنکه خدا می‌خواست که حق را با سخنان خود - نهادها و سنت‌هایی که برای یاری کردن پیامبران و پیروان حق قرار داده - استوار و پایدار کند و بنیاد کافران را براندازد.

علامه طباطبایی این آیه را ناظر به غلبه مسلمانان بر کافران در جنگ بدر می‌داند و معتقد است مسلمانان می‌خواستند با کاروان تجاری کفار مکه روبه‌رو شوند؛ زیرا تعداد لشکریان نظامی قریش زیاد بود و تعداد سپاه اسلام ضعیف بود، ولی خدا خلاف این را می‌خواست، به تعبیر علامه «خدا می‌خواست تا با لشکریان ایشان [کافران] روبه‌رو شوید و او شما را با کمی عددتان بر ایشان غلبه دهد و بدین وسیله قضای او مبنی بر ظهور حق و استیصال کفار و ریشه‌کن شدن ایشان به کرسی بنشیند». (طباطبایی، ۱۴۰۳: ۹ / ۲۰ - ۱۹)

از برخی گزارش‌های نقل شده درباره سیره رسول خدا ﷺ چنین به دست می‌آید که آن حضرت نابودی خارجی اهل باطل به دست اهل حق و از بین بردن بت‌های خانه خدا را مصداق سنت غلبه حق بر باطل می‌شمرد، چنان‌که از عبدالله بن مسعود نقل شده است که رسول خدا وارد مسجد الحرام شد و کنار خانه خدا رفت و به بت‌های شصت‌گانه اطراف بیت اشاره می‌کرد و آیه ۸۱ سوره اسراء را قرائت می‌کرد. جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا.<sup>۱</sup>

۳. برخی از آیات بر غلبه مطلق حق بر مطلق باطل دلالت می‌کنند؛ یعنی حق در تمام عرصه‌های فکری، عملی، ذهنی و خارجی بر باطل پیروز است، چنان‌که قرآن در سوره اسراء می‌فرماید:

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا. (اسراء / ۸۱)

و بگو حق آمد و باطل از میان رفت؛ بی‌گمان باطل از میان رفتنی است.

از منظر علامه گرچه سیاق آیه شریفه فوق مبین این حقیقت است که با آمدن حق؛ یعنی قرآن، باطل؛ یعنی مکاتب دیگر نابود شده است، ولی در اینجا مورد مقید اطلاق مفهوم حق و باطل نیست؛ زیرا اطلاق ذیل آیه نشان می‌دهد مراد این است که مطلق حق بر مطلق باطل پیروز شدنی است؛ چراکه می‌فرماید

۱. پیامبر ﷺ در حالی که اطراف خانه خدا ۳۶۰ بت بود وارد خانه کعبه شد و با نیزه‌اش آنها را می‌انداخت و می‌فرمود: «جاء الحق و زهق الباطل إن الباطل كان زهوقاً». (طبرسی، ۱۴۰۶: ۶ / ۶۷۲)

بررسی آیات غلبه حق بر باطل از منظر علامه طباطبایی □ ۲۱۳

طبیعت باطل نابود شدنی است، چنان که در فراز دیگری از قرآن می‌خوانیم: «وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ نَجِسَتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ» (ابراهیم / ۲۶) و مثل کلمه‌ای پلید چون درختی پلید است که از روی زمین ریشه‌کن شده باشد، آن را هیچ پایداری نیست». (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۰۳: ۱۳ / ۱۷۷)

علامه طباطبایی معتقد است در آیه شریفه «بَلْ نَقْدِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ» (انبیاء / ۱۸) بلکه، حق را بر باطل می‌افکنیم که آن را درهم می‌شکند و خود ناگهان از میان می‌رود! نیز حق و باطل به صورت مطلق به کار رفته است، از این رو هم شامل حجت‌ها و استدلال‌ها می‌شود و هم شامل سنت‌ها و رفتارها، بدین صورت که خدا هم حجت باطل را به واسطه حجت حق از بین می‌برد و هم سنت و اعمال ظالمانه باطل را با سنت حق؛ یعنی سنت عذاب اهل باطل نابود می‌کند، همان‌طور که جوامع مسرف را با عذاب استیصال ریشه‌کن و باطل می‌نمود. اساساً نزاع حق و باطل در تمام عرصه‌های ممکن جریان دارد و در همه آنها پیروزی با حق است؛ یعنی خدا هر امر باطلی را با امر حق مناسب آن نابود می‌کند. (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۰۳: ۱۴ / ۲۶۴ - ۲۶۳)

با توجه به آیات دسته اول و دوم، تمسک به اطلاق آیه فوق و سایر آیاتی که بر غلبه مطلق حق بر مطلق باطل دلالت می‌کنند محذوری ندارد.

بنابراین از منظر علامه طباطبایی دامنه سنت پیروزی حق بر باطل تمام عرصه‌های عقاید، آداب و رسوم و اعمال و رفتار و حتی منازعات فیزیکی اهل حق با اهل باطل را در جامعه و تاریخ در بر می‌گیرد و در همه این عرصه‌ها غلبه با حق است؛ یعنی نه تنها در طول تاریخ همواره اندیشه، سنت و رفتار حق بر اندیشه و سنت و رفتار باطل پیروز بوده، بلکه اهل حق در میدان نبرد بیرونی نیز بر اهل باطل پیروز بوده‌اند. مباحثی که علامه ذیل آیات شریفه مربوط به غلبه حق بر باطل نوشته‌اند شاهد گویای این مطلب است؛ ایشان در جلد ۱۴ تفسیر المیزان می‌نویسد:

براساس این سنت الهی [سنت غلبه حق بر باطل] عقیده درست هیچ‌گاه نابود نمی‌شود. گرچه شاید از سوی باطل به آن حمله‌هایی صورت بگیرد و آن را تضعیف کند، کمال حق نیز همین‌طور است؛ یعنی هرگز از ریشه‌کنده نخواهد شد اگرچه دشمنانش زیاد شوند. نصرت خدا نیز به‌عنوان یک امر حق هرگز از پیامبران الهی دریغ نمی‌شود، حتی گاهی عرصه بر آنان به قدری تنگ می‌شده که از ایمان مردم ناامید می‌شدند. (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۰۳: ۱۴ / ۲۶۳)

### تفسیرهای غلبه اهل حق بر اهل باطل

اکنون این پرسش پیش می‌آید که در طول تاریخ حکومت و قدرت سیاسی، اقتصادی، تبلیغاتی و غیره در

بسیاری از موارد در دست اهل باطل بوده و در اغلب موارد اهل حق تحت سلطه سلاطین زر و زور و تزویر قرار داشته‌اند، و هرگاه پیامبران الهی، ائمه طاهرین و اولیا خدا در برابر آنان قد علم کردند یا توفیق تشکیل حکومت و به دست گرفتن نبض اقتصادی را نیافتند یا اگر توفیق یافتند بعد از مدت کوتاهی اقتدار سیاسی و اقتصادی آنان و یارانشان از بین رفته است. با توجه به این شواهد تاریخی پیروزی اهل حق بر اهل باطل چگونه قابل توجیه و تفسیر است؟ به دیگر سخن خدای متعال با چه نگاهی می‌فرماید: طرفداران حق بر باطل برتری و تفوق دارند؟

در ابتدا دیدگاه تفسیری علامه طباطبایی مطرح می‌شود و در پایان جمع‌بندی نهایی انجام می‌گردد:

### ۱. غلبه در ساحت منازعات خارجی

خدای متعال به علت اینکه بر تمام زمان‌ها و مکان‌ها محیط است، حق و باطل را در کل زمان و مکان می‌بیند و نابودی باطل را با توجه به دنیا و آخرت با هم می‌بیند و از آنجا که قضای الهی حتمی و قدرتش فوق قدرت‌ها است، هرگاه بخواهد می‌تواند حکم تجلی حق و نابودی باطل را صادر و اجرا نماید، از این‌رو در نابودی اهل باطل عجله نمی‌شود، بلکه به آنها مهلت می‌دهد تا شاید در اثر این مهلت از مسیر خود باز گردند و به جبهه حق بپیوندند، یا در روز بازخواست به خاطر عجله خداوند در عذاب کردن آنان، حجتی در درگاه الهی نداشته باشند یا نابودی آنها بعد از قدرت و شوکت و ظلم و فساد و افسار گسیختگی‌شان، موجب عبرت سایر مردمان شود.

به بیان دیگر: احاطه الهی بر زمان و مکان، قضاء حتمی‌اش در اجرای خواسته‌هایش، قیومیت و حکمت الهی موجب می‌گردد که خدای متعال جبهه باطل را مهلت داده و به تدریج نیست و نابود نماید. پس حضور ظالمان و ستمگران بر اریکه قدرت به معنای بقا اهل باطل و غلبه‌شان بر اهل حق نیست، بلکه در بستر زمان همواره باطل رفتنی و حق ماندنی است؛ یعنی حکومت‌ها و حاکمان جور هر از چند گاهی نابود می‌شوند و گروه دیگری جایشان را می‌گیرند، ولی اهل حق گرچه در اقلیت و در سختی قرار بگیرند در مجموع مقیاس بلند دنیا می‌مانند و در آخرت نیز اهل حق به غلبه کامل و مستمر نایل آمده و اهل باطل مغلوب شده به عذاب جهنم مبتلا می‌شوند، ولی اکثر مردم به خاطر محدودیت‌های وجودی از رؤیت غلبه اهل حق بر اهل باطل محرومند، از این‌رو جاهلانه زبان به شکوه و شکایت باز کرده، گمان می‌کنند خدا در نابودی ستمگران ناتوان بوده اراده آنان بر اراده الهی فائق آمده است، از این‌رو قرآن مجید می‌فرماید: «وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (یوسف / ۲۱) و خدا بر کار خویش غالب است و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.

اغلب انسان‌ها تنها به آرایش جبهه حق و باطل در زمانه و روزگار خود می‌نگرند و معنای غلبه حق بر باطل را در این می‌بینند که در روز یا ماه یا سال و زمانه حیات باطل نابود و حق بر آن غلبه کند، به تعبیر علامه طباطبایی آنان «دولت یک روزه را دولت می‌دانند و پیش پای خود را می‌بینند، تنها دولت یک روزه را

دولت و غلبه یک ساعته را غلبه می‌بینند و عمر کوتاه خود و زندگی اندک خویش را معیار و مقیاس قرار داده، طبق آن بر له یا علیه کل جهان حکم می‌کنند، پس ممکن است - بلکه واقع هم شده - که خدا فساد یک روز را وسیله اصلاح عمری، یا محرومیت فردی را وسیله رستگاری امتی قرار دهد، آن وقت جاهل تنگ‌نظر خیال می‌کند که وضع آن یک فرد خدا را به ستوه آورده و خدا نتوانسته آن را اصلاح کند، یا فکر می‌کند خدا مغلوب هم می‌شود و کسانی می‌توانند از او پیشی بگیرند، (و چه بد حکمی است که می‌رانند)». (انعام / ۱۳۶؛ طباطبایی، ۱۴۰۳: ۲ / ۱۸۶)

طبق این تفسیر خدای متعال همواره در طول تاریخ در حال نابود کردن جبهه باطل و ابقاء جبهه حق است، اما از آنجا که این سنت در بستر زمان و براساس مصالح و حکمت‌هایی بعد از جریان سنت‌هایی چون آزمایش و امهال و فراهم شدن زمینه بیداری برای سایر مردم تحقق می‌یابد، زمان‌بر بوده و بسیاری از انسان‌هایی که می‌خواهند سلطه حق بر باطل را به صورت فوری و عیان در پیش چشم خود ببینند از رؤیت آن محرومند و شاید گمان کنند باطل بر حق غلبه یافته است، ولی حقیقت این است که هیچ جبهه‌ای از جبهه‌های باطل و هیچ سلسله‌ای از سلسله‌های ستمگر همواره باقی نمانده و سیطره مدام بر اهل حق نمی‌یابند بلکه پس از نزاع مستمر اهل حق و باطل و نابودی موردی یک سلسله از ظالمان و رویش سلسله دیگر، سرانجام در آخرالزمان نوبت سلطه مطلق جبهه حق بر باطل فرا می‌رسد، به‌عنوان نمونه قرآن می‌فرماید:

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ. (انبیاء / ۱۰۵)

و در زبور پس از تورات نگاشته‌ایم که بی‌گمان زمین را بندگان شایسته من به ارث خواهند برد.

مقصود از وراثت زمین این است که به زودی صالحان بر منافع روی زمین سلطه می‌یابند و برکت‌های زندگی در دست آنان قرار می‌گیرد؛ یعنی به زودی زمین از شرک و معصیت پاک می‌گردد و یک جامعه بشری صالحی به وجود می‌آید که مردم در آن به جای کفر ورزیدن خدا را عبادت می‌کنند. (طباطبایی، ۱۴۰۳: ۱۴ / ۳۳۰)

قرآن مجید در دو آیه شریفه به مسلمانان وعده می‌دهد که دینشان بر سایر ادیان چیره می‌شود و به تبع آن مسلمانان بر پیروان سایر ادیان غلبه می‌یابند.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ.  
(توبه / ۳۳؛ صف / ۹)

اوست که پیامبرش را با رهنمود و دین راستین فرستاد تا آن را بر همه دین‌ها برتری دهد، اگر چه مشرکان نپسندند.

امام باقر علیه السلام نیز ذیل آیه فوق می‌فرماید:

إِنَّ ذَلِكَ يَكُونُ عِنْدَ خُرُوجِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ إِلَّا أَقْرَبَ مُحَمَّدًا. (طوسی، بی تا:

۲۰۹ / ۵ و ۱۴۰۶: ۵ / ۳۹)

این غلبه هنگام قیام مهدی از خاندان محمد اتفاق می‌افتد، پس کسی نمی‌ماند مگر اینکه به محمد اعتقاد پیدا می‌کند.

یکی دیگر از آیاتی که از منظر برخی از مفسران ناظر به غلبه حق بر مطلق باطل در آینده تاریخ است آیه شریفه زیر است:

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ \* وَنُكَفِّرَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ ... (قصص / ۶ - ۵)

و اراده ما به این تعلق گرفته است که بر آنان که در زمین ناتوان شمرده شده‌اند منت گذاریم و آنان را پیشوا گردانیم و آنان را وارثان (روی زمین) کنیم و به آنان در این (سر) زمین توانایی بخشیم ...

وراثت بر زمین و به ارث بردن آن، هم شامل برکات مادی و هم برکات معنوی زمین می‌شود، از این رو به‌طور مسلم سلطه یافتن اهل حق بر اهل باطل را دربر می‌گیرد.

تمکین مستضعفان در زمین به معنای مکانت یافتن در زمین و سلطنت پیدا کردن در آن است. (ر.ک: طریحی، ۱۳۷۵: ۶ / ۳۱۷ - ۳۱۶؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۳ / ۴۱۴ - ۴۱۳)

ظاهر این آیه طبق سیاق عبارتهای قبل و بعد آن، این است که مقصود از مستضعفان بنی اسرائیل هستند و مراد آیه جریان پیروزی بنی اسرائیل بر فرعونیان و وراثت یافتن‌شان بر زمین است، اما براساس برخی روایات مراد از مستضعفان، آل محمد علیهم السلام هستند که خداوند مهدی آنان را پس از رنج و مشقتشان برمی‌انگیزد و آنان را عزیز می‌نماید و دشمنانشان را خوار می‌کند.

چنان که در معانی الأخبار، آمده است، امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام علی و حسن و

حسین علیهم السلام نگریست و گریه کرد و فرمود: «أَنْتُمْ الْمُسْتَضْعَفُونَ بَعْدِي؛ شما مستضعفان بعد از من هستید.»

مفضل می‌گوید از امام صادق علیه السلام پرسیدم معنای این سخن چیست؟ حضرت در پاسخ مفضل بعد از

تلاوت آیه «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» فرمود: «فهذه الآية

جارية فينا إلى يوم القيامة؛ (صدوق، ۱۴۰۳: ۷۹) این آیه در مورد ما تا روز قیامت جاری شده است.»

علامه طباطبایی نیز ظاهر آیه را در مورد بنی اسرائیل می‌داند ولی با استناد به روایات شیعه از باب جری و



تطبیق مصداق مستضعفان را در آیه فوق اهل بیت علیهم السلام می‌شمارد. (طباطبایی، ۱۴۰۳: ۱۶ / ۱۵)

براساس آیات و روایات فوق در فرجام تاریخ حکومت مطلق اهل صراط مستقیم و مؤمنان حقیقی بر فرق و احزاب گمراه محقق می‌گردد و دوران استیلای مطلق طرفداران حق بر حامیان باطل فراخواهد رسید.

## ۲. غلبه در ساحت دل و جان

غلبه به دو صورت است گاه به معنای غلبه جسمانی است و گاه روحانی و غلبه روحانی مهم‌تر از غلبه جسمانی است؛ زیرا در غلبه جسمانی تنها افعال مردم تحت سلطه قرار می‌گیرد، ولی در غلبه روحانی ایمان و اعتقادات و محبت مردم مسخر می‌شود؛ یعنی فساق و فجار عالم شاید بتوانند بر جسم مردم مستضعف سلطه پیدا کنند و با زور سرنیزه و ایجاد ترس و ارعاب، مردم بی‌سلاح را تابع خود کنند، ولی در تسخیر جانیشان و جلب رضایت قلبی و نفوذ در دل‌هایشان ناکام می‌مانند و محبت به خدا و دستوره‌های دینی و گرایش‌های حق و فطری در روان جامعه زنده می‌ماند، در این صورت سلطه جسمانی با اهل باطل، ولی سلطه روحانی با اهل حق خواهد بود و از آنجا که همواره سلطه بر دل‌ها مهم‌تر از سلطه بر جسم‌ها است در چنین جامعه‌ای حق بر باطل غالب است گرچه در ظاهر اهل باطل سیستم‌های اداری و نظامی جامعه را در دست داشته باشند.

قدرتمندترین شخص در جامعه کسی است که در ایمان مردم نفوذ بیشتری دارد. نه کسی که ثروت و یا مکنث افزونتری دارد؛ زیرا ثروت و مکنث اقتدار پوشالی می‌آورد ولی نفوذ در دل‌ها و جلب محبت مردم موجب اقتدار حقیقی می‌شود، به طوری که در فرصت مناسب، اقتدار سیاسی، نظامی، اقتصادی و اجتماعی را به دنبال می‌آورد.

حال از آنجا که ساحت دل و جان ساحت مَصافِ حجت حق با حجت باطل است و حجت باطل به دلیل تهی بودن در مقابل حجت حق به دلیل ریشه‌دار بودن آن، تاب دوام نداشته، نابود می‌شود، همواره پیروز عرصه نبرد حق و باطل در دل‌های انسان‌های سلیم النفس حق است نه باطل.

نگریستن با چنین نگاهی به صحنه جنگ و جدال اهل حق و باطل در تاریخ مشاهده می‌گردد که همواره در ساحت جان، حق بر باطل غالب است و اگر مدتی ظالمان با خدعه و نیرنگ مردم را فریب داده و دل‌ها را متوجه خود کرده‌اند، به زودی زمانش به سر آمده، با فاش شدن نیرنگشان، قلب‌ها متوجه حقیقت می‌گردد و مجذوب دین حق و معنویات اصیل می‌شود.

علامه معتقد است وقتی دل‌ها مطیع حق گردید، همواره جبهه حق پیروز خواهد بود. اگرچه اهل باطل به زور از او سلب آزادی نمایند؛ زیرا اگر مؤمن در دنیا از روی جبر در خدمت اهل باطل در آید در آخرت مأجور خواهد بود؛ زیرا این همکاری از سر رضایتمندی نبوده است، بلکه از روی اضطرار و کراهت صورت پذیرفته است، حتی اگر کشته شود به حیات طیب و پاک دست می‌یابد؛ چه اینکه مرگ به دست ظالمان شهادت است و خدا می‌فرماید: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (بقره / ۱۵۴) و کسانی را

که در راه خداوند کشته می‌شوند مرده نخوانید که زنده‌اند اما شما در نمی‌یابید.» و از این رو قرآن مجید شکست ظاهری و پیروزی را نیک دانسته و می‌فرماید: «قُلْ هَلْ تَرْتَضُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ؛ (توبه / ۵۲) بگو آیا برای ما جز یکی از دو نکویی را انتظار دارید؟» (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۰۳: ۲ / ۱۸۷)

### ۳. غلبه در ساحت گفتار و کردار

در این تفسیر بیان علامه طباطبایی از غلبه حق بر باطل به یک تحلیل فلسفی - کلامی باز می‌گردد که نتیجه آن غلبه حق بر باطل در ساحت گفتار و کردار است؛ ایشان می‌فرماید، اساساً حق (اعم از گفتار یا کردار) امر وجودی و باطل (اعم از گفتار و کردار) امر عدمی است؛ زیرا براساس براهین عقلانی و تعالیم وحیانی، منشأ هستی و خالق هر چیزی خدا است و کسی جز ذات حق قدرت ایجاد ندارد، از این رو قرآن مجید می‌فرماید:

ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ. (غافر / ۶۲)

این است خداوند پروردگار شما، آفریننده هر چیز.

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ. (سجده / ۷)

اوست که هر چه آفرید نیکو آفرید.

از این آیات به خوبی روشن می‌شود که هیچ چیز جز خدا نمی‌تواند بر مخلوقات لباس وجود ببوشاند. از سوی دیگر قرآن می‌فرماید خوبی‌هایی که به انسان می‌رسد از جانب خدا است و بدی‌هایی که به انسان می‌رسد منشأش [اعمال] بد اوست، چنان‌که در سوره نساء می‌فرماید:

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ. (نساء / ۷۹)

(ای آدمی!) هر نیکی که به تو رسد از خداوند است و هر بدی که به تو رسد از خود توست.

از این دو اصل اعتقادی روشن می‌شود، اقوال و اعمال حق و خیر امر وجودی است و در مقابل اقوال و اعمال باطل و شر اموری عدمی هستند؛ زیرا اگر امر وجودی بودند به خدا باز می‌گشتند، درحالی‌که خدا آنها را منسوب به خود نمی‌داند؛ بنابراین، پیروزی حق بر باطل به این معنا است که گفتار و کردار اهل حق امور وجودی است که از سوی خدای سبحان افزایده می‌شود و از همین رو منشأ حُسن و جمال و منبع همه خیرات و خوشبختی است و در نتیجه دارای ثبات و بقا و مایه برکت و منفعت است، اما گفتار و کردار اهل باطل به‌خاطر باطل بودنش امور عدمی است و منشأ کاستی و شر و محکوم به فنا و نابودی است؛ (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۰۳: ۲ / ۱۸۸ - ۱۸۷) از این رو قرآن مجید می‌فرماید:

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهَا كَذَلِكَ يُضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً

وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ. (رعد / ۱۷)

از آسمان آبی فرو آورد پس رودهایی به اندازه خود روان شد آنگاه سیل کفی بر روی خود بر آورد و از آنچه برای جستن زیوری یا کالایی در آتش می‌گدازند - فلزات - نیز کفی مانند آن [برآورد]. این چنین خدا حق و باطل را [مَثَل] می‌زند - حق را پایدار می‌کند و باطل را از میان می‌برد - اما کف به کناری رود و نیست شود و اما آنچه مردم را سود می‌رساند - آب و فلزات - در زمین بماند. این گونه، خدا مَثَل‌ها می‌زند.

### جمع‌بندی تفاسیر

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت؛ طبق تفسیر اول نگرستن با نگاه کل‌نگر و طولانی مدت به تاریخ بشر بیانگر آن است که خدای متعال همواره جبهه باطل را در عالم خارج از ذهن نابود و جبهه حق را مستقر نموده است و اساساً نظام عالم به‌گونه‌ای است که نوع انسان را به‌صورت تکوینی به‌سوی حق و سعادت هدایت می‌کند، به‌طوری که به مرور به غایتش می‌رسد و ظهور و خودنمایی باطل چیزی جز جولان‌های پیاپی و بی‌دوام نیست، جولانی که در خور توجه و اعتنا نیست و تاخت و تاز باطل مقدمه ظهور حق است؛ زیرا رشته زمان هم که به آخر نرسیده و روزگار هنوز تمام نشده و نظام هستی که سنت غلبه حق بر باطل یکی از سنن حاکم بر نظام عالم هست، هرگز شکست نمی‌خورد.

اما طبق تفسیر دوم از آنجا که حجت حق بر حجت باطل در ساحت وجدان بشر غالب می‌گردد، همواره در باطن انسان، حق بر باطل پیروز است و از آنجا که غلبه باطنی ارزشمند و اصیل بوده و غلبه ظاهری پوشالی و غیر اصیل است در حقیقت اقتدار و سلطه واقعی حتی در شرایطی که اهل باطل با فشار و زور اهل حق را تابع خود می‌کنند، با اهل حق است، نه اهل باطل.

تفسیر سوم غلبه حق بر باطل را در دادگاه عقل ثابت می‌کند؛ یعنی با تحلیل فلسفی و عقلانی پوچی و معدوم بودن و فنا یافتار و سیره اهل باطل را به اثبات می‌رساند و نشان می‌دهد تاخت و تازهای اهل باطل مانند کف روی آب نمایشی پوشالی بیش نیست.

بنابراین، با توجه به سه تفسیر فوق می‌توان گفت، هم در دنیای خارج از ذهن و دل انسان و هم در وجدان نهفته در باطن و هم در عرصه تحلیل عقلانی، در هر سه صورت، پیروزی حامیان حق بر باطل توجیه‌پذیر است و کلام وحی با اطلاقش قابل تفسیر و تأیید است.

### نتیجه

۱. یکی از مفاهیم اصطلاحی حق و باطل که در موارد متعددی از آیات قرآن به‌کار رفته، اندیشه و رفتار مطابق واقع و غیر مطابق واقع است و به تبع آن مؤمنان و صالحان اهل حق و کفار و فاسقان اهل باطل شمرده می‌شوند. از آیات متعددی از قرآن مجید به‌دست می‌آید که همواره حق بر باطل پیروز می‌گردد.

۲. آیاتی که دال بر غلبه حق بر باطل است از حیث دامنه شمول به سه دسته تقسیم می‌شوند، بعضی از آیات بر غلبه حجت حق بر دلیل باطل در ساحت وجدان و عقل سلیم، برخی دیگر بر غلبه نظامی اهل حق بر اهل باطل و دسته سوم بر غلبه مطلق حق بر مطلق باطل دلالت می‌کند. از بیانات علامه طباطبایی ذیل آیات مذکور به دست می‌آید از منظر قرآن مجید نه تنها منطق حق بر منطق باطل تفوق و پیروزی دارد، بلکه اعمال و رفتار حق نیز بر عمل و رفتار باطل غالب می‌گردد.

۳. طبق نظر علامه طباطبایی از آنجا که انسان‌ها حامل اندیشه حق و باطل و عامل به رفتار حق و باطل هستند، به این نتیجه می‌رسیم که اراده الهی به غلبه اهل حق بر اهل باطل، در همه عرصه‌های فکری، سیاسی و اجتماعی تعلق گرفته است.

۴. از آنجا که در طول تاریخ همواره صاحبان زر و زور و تزویر و مستکبران، مستضعفان را تحت فشار و ظلم و بی‌دادگری خود قرار داده‌اند، در نظر بدوی بین مدعای قرآن مجید مبنی بر پیروزی مدام حق بر باطل با آنچه در تاریخ بشر مشهور است، تعارض دارد؛ از این رو علامه طباطبایی برای حل این تعارض بدوی، برای غلبه اهل حق بر اهل باطل سه تفسیر و تحلیل ارائه نموده است.

۵. طبق تفسیر اول خدای متعال همواره در طول تاریخ در حال نابود کردن جبهه باطل و ابقاء جبهه حق در عالم عین و خارج است ولی از آنجا که این سنت در بستر زمان طولانی تحقق می‌یابد، بسیاری از انسان‌ها از رؤیت آن محرومند، اما با نگاه عمیق به پهنای وسیع تاریخ معلوم می‌شود اهل باطل هر از چندی نابود شده‌اند، ولی اهل حق اگرچه در فشار و تنگنا قرار گرفته و در اقلیت بوده‌اند، باقی مانده‌اند.

۶. طبق تفسیر دوم مقصود از پیروزی حق بر باطل، پیروزی در عرصه ساحت دل و جان انسان‌ها است نه در صحنه کارزار و رقابت‌های سیاسی، اجتماعی و فیزیکی؛ یعنی همواره جبهه پیروز عرصه نبرد حق و باطل در دل‌های انسان‌های سلیم النفس حق و حق‌مداران هستند نه باطل و اهل آن و اگر مدتی ظالمان با خدعه و نیرنگ مردم را فریب داده و دل‌ها را متوجه خود کنند، بعد از مدتی نیرنگشان فاش می‌شود و قلب‌ها متوجه حقیقت می‌گردند.

۷. در تفسیر سوم پیروزی حق بر باطل با یک تحلیل فلسفی کلامی توجیه‌پذیر است؛ چه اینکه از منظر علامه طباطبایی، حق امر وجودی و باطل امر عدمی است؛ زیرا منشأ هستی و خالق هر چیزی خدا است و کسی جز ذات حق قدرت ایجاد ندارد و خدا پیدایش باطل را به خود نسبت نمی‌دهد، از این رو معلوم می‌شود امور باطل معدوم و زائل شدنی است ولی امور حق باقی و پایدارند.

۸. از منظر علامه طباطبایی سه تفسیر فوق با یکدیگر قابل جمع است؛ یعنی پیروزی مستمر حامیان حق بر طرفداران باطل، هم در دنیای خارج از ذهن و دل انسان و هم در ساحت وجدان و باطن انسان‌ها و هم با تکیه بر عقلانیت صرف، در هر سه صورت توجیه‌پذیر است اما تفسیر نخست توجیه‌گر پیروزی اهل حق بر

اهل باطل در ساحت منازعه‌های فیزیکی و خارجی نیز هست، ولی دو تفسیر دیگر تنها مبین غلبه حق بر باطل در ساحت عقل و وجدان بشر است.

## منابع و مأخذ

- قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.
- ابن فارس، احمد، ۱۴۰۴ ق، معجم مقاییس اللغة، قم، مکتب الإعلام الإسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، بیروت، دار صادر، چ ۳.
- توین بی، آرنولد، ۲۵۳۶ شاهنشاهی، فلسفه نسوین تاریخ، ترجمه و تلخیص بهاء‌الدین بازارگاد، بی‌جا، کتابفروشی فروغی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۶، فلسفه حقوق بشر، قم، اسراء، چ ۵.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، معجم مفردات الفاظ القرآن، تحقیق ندیم مرعشلی، بیروت، دار الکاتب العربی.
- سبزواری نجفی، محمد بن حبیب‌الله، ۱۴۱۹ ق، ارشاد الازهان الی تفسیر القرآن، بیروت، دار التعارف.
- سلیمانی، جوادی، ۱۳۹۲، فلسفه تاریخ، قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی ﷺ.
- صدوق، محمد بن علی (ابن بابویه)، ۱۴۰۳ ق، معانی الأخبار، قم، مؤسسه النشر الإسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۰۳ ق / ۱۹۸۳ م، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الأعلمی، چ ۵.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶ م، مجمع البیان لعلوم القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- طریحی، فخرالدین، ۱۳۷۵، مجمع البحرین، تهران، مرتضوی، چ ۲.
- طوسی، محمد بن حسن، بی‌تا، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۴ ق، ترتیب کتاب العین، تحقیق مخزومی و سامرانی، تهران، اسوه.
- کینگ، ساموئل، ۱۳۵۳، جامعه‌شناسی، ترجمه مشفق همدانی، تهران، امیرکبیر، چ ۵.
- مارکس، کارل، بی‌تا، فقر فلسفه، ترجمه و نشر سازمان چریک‌های فدایی خلق، بی‌جا.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۰، نظریه حقوقی اسلام، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چ ۲.
- مصطفوی، حسن، ۱۴۱۷ ق، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مصطفی ابراهیم و دیگران، ۱۳۸۲، المعجم الوسیط، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- معلوف، لوئیس، ۱۳۶۶، المنجد، بیروت، دار المشرق، قم، أفست اسماعیلیان.

